



مقاله

# بنیادگرایی در پاکستان

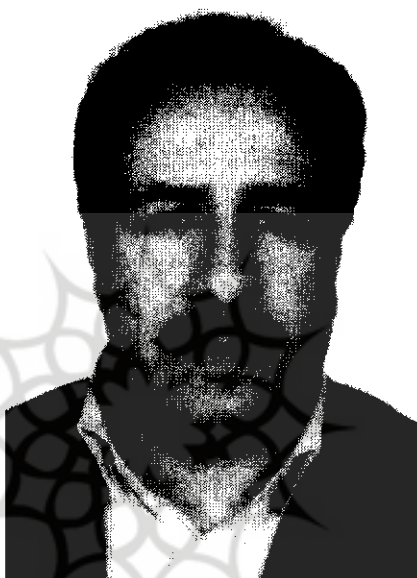
محمدرضا کربلایی - بخش نخست

و یا گروه‌های افراطی اسلامی پاکستان مبنی بر اجرای قوانین و شریعت اسلامی در پاکستان به هیچ وجه امر تازه‌ای نیست و از ابتدای تأسیس «جمهوری اسلامی پاکستان» مورد انتظار و توقع بوده است. اما آنچه بنیادگرایی حاضر را از بنیادگرایی اولیه متمایز می‌کند نوع درخواست، بلکه شیوه‌های مطالبه برقراری نظام اسلامی است.

شیوه فهرآمیز بنیادگرایان کنونی که با توسل به عملیات نظامی و انفجارهای مهیب و بخصوص عملیات انتحاری در کمتر از یک‌سال، جان صدها انسان که عمدتاً غیرنظامی هستند را می‌گیرند، هیچ شباهتی با شیوه مسالمت‌آمیز بنیادگرایان سلف ندارد تا جایی که اگر نیت و اهداف بنیادگرایان کنونی مورد تردید قرار گیرد، نباید متعجب شد.

بنیادگرایی سلف در پاکستان تنها بر «دعوت» و «موعظه» استوار بود و حداکثر به صورت میتینگ‌های عمومی - حزبی و در چارچوب حقوق شناخته شده احزاب سیاسی بیان و اظهار می‌شد، در حالی که در زمان کنونی شبه‌نظامیان مسلح، داعیه‌داران اصلی بنیادگرایی اسلامی هستند.

تفاوت دیگر بنیادگرایان سلف با جانشینان «ناخلف» شان در «تحمل» و «مدارا» یا مخالفان عقاید و نظریاتشان است. مرحوم مولانا مسعودی با وجود آن که بارها به خاطر اظهار «عقاید»ش به زندان افتاد و حتی به اعدام محکوم شد - البته اجرا نشد - و محدودیت‌ها و



**آنچه بنیادگرایی حاضر را از بنیادگرایی اولیه متمایز می‌کند نه نوع درخواست، بلکه شیوه‌های مطالبه برقراری نظام اسلامی است**

**بنیادگرایی سلف در پاکستان تنها بر «دعوت» و «موعظه» استوار بود و حداکثر به صورت میتینگ‌های عمومی - حزبی و در چارچوب حقوق شناخته شده احزاب سیاسی بیان و اظهار می‌شد، در حالی که در زمان کنونی شبه‌نظامیان مسلح، داعیه‌داران اصلی بنیادگرایی اسلامی هستند**

- «حق حاکمیت در پاکستان از آن خداست و حکومت پاکستان جز این که به دستورهای خدا عمل کند، حق بیشتری ندارد.

- تمامی قوانین مخالف شریعت اسلامی در پاکستان، باید منسوخ شود و در آینده قوانینی که خلاف شریعت است به رسمیت شناخته نشود.

- قانون اساسی پاکستان، شریعت اسلامی است.

- حکومت پاکستان تنها در چارچوب شریعت باید از اختیارات خود استفاده کند».

اینها خواسته‌های بنیادگرایان اسلامی امروز پاکستان نیست و از سوی احزاب اسلام‌گرایا جریانی که به طالبان پاکستان معروف شده‌اند بیان نشده است.

این مطالب خواسته معروف «مولانا ابوالاعلی مودودی» در «مطالبه نظام اسلامی» است که در ماه مارس ۱۹۴۸ یعنی کمتر از یک‌سال پس از تأسیس کشور پاکستان در قالب چهار ماده اعلام شد.

او پیشتر، یعنی ژانویه همان سال و تنها پنج ماه پس از تأسیس پاکستان در نخستین سخنرانی خود در دانشکده حقوق لاهور با عنوان «قانون اسلامی» نیز از مسئولان کشور تازه تأسیس درخواست کرده بود که نظام حکومتی پاکستان باید مبتنی بر «قرآن و سنت» باشد.

بنابراین مطالبات اعلام شده در سال‌های اخیر توسط احزاب اسلامی

محرومیت‌های بسیاری را متحمل شد، در عین اصرار بر درستی نظراتش هرگز به «حذف مخالفان» متمایل نشد و حزب سیاسی مذهبی «جماعت اسلامی» را به ورطه خشونت و نظامی‌گری سوق نداد.

حزب «مسلم لیگ» که بانی تجزیه هند و تأسیس پاکستان برای هشتاد میلیون نفر از جمعیت یکصد و سی میلیون نفری مسلمانان آن روز هندوستان بود، در برابر آنچه طی سال‌ها وعده داده بود و اساساً مشروعیت حکومت خود را از وعده اسلامی بودن حکومت گرفته بود، در مقابل مطالبه «نفاذ شریعت اسلامی در پاکستان» که توسط مودودی و حزب «جماعت اسلامی» او مطرح می‌شد، ناپردباری حیرت‌انگیزی بروز داد و به دستگیری و زندانی کردن متوالی اسلام‌گرایان متوسل شد.

این درحالی است که تاریخ پاکستان از طالبان اجرای شریعت اسلامی تا سال ۱۹۷۲ که مودودی رهبری جماعت اسلامی را به دیگری واگذار کرد و حتی تا سال ۱۹۷۹ که درگذشت، تنها به عنوان اپوزیسیون مسالمت‌جوی حکومت‌های نظامی و غیرنظامی وقت یاد می‌کند و نشانه‌ای از استفاده از ابزار خشونت، حذف و قتل در استراتژی بنیادگرایان اولیه پاکستان به دست نمی‌دهد. بررسی سیر تحول بنیادگرایی در پاکستان و تحلیل چگونگی تغییر استراتژی بنیادگرایان دارای اهمیتی بس راهبردی است. بویژه با گسترش حوزه فعالیت گروه‌های بنیادگرای

خشونت‌طلب در سرزمین‌های مختلف اسلامی و یا میان جوامع اسلامی کشورهای غیراسلامی و با آن که در نظر گروهی از مسلمانان تنها حقیقت ناب اسلامی در نزد گروه‌های خشونت‌طلب و بدون رحم و شفقت افراطی یافت می‌شود و بس و «اصلاح‌طلبی» چیزی جز بازی بیهوده گروهی «مرعوب»

و «شیفته» دشمن نیست، رهیافت اسلام‌گرایی مبتنی بر عقل و انسانیت و بازتعریف جنبش اصلاح‌طلبی دینی، امری راهبردی و تعیین‌کننده آینده جوامع اسلامی است.

طالبان پاکستان که شبه‌نظامیانی کاملاً مسلح هستند و در انجام شیوه‌های خشونت‌بار به راحتی از عملیات انتحاری و به قتل رساندن گروه زیاد انسان‌های بی‌گناه استفاده می‌کنند و در انفجار مراکزی که به نظر آنها مروج

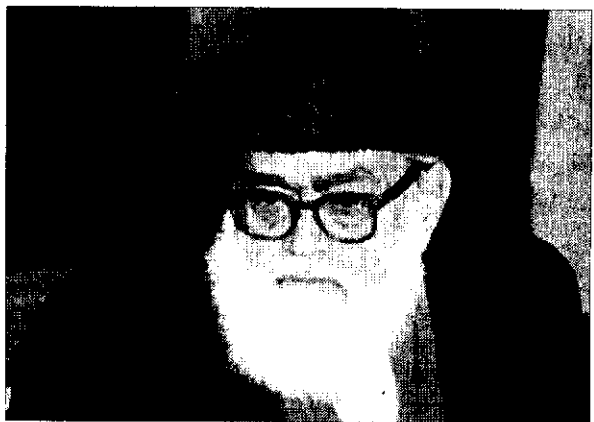
کفر و بی‌دینی است تردید نمی‌کنند و افزون بر این، بخشی از نقاط مرزی سرزمین پاکستان را به صحنه نبرد رو در رو با ارتش پاکستان تبدیل کرده‌اند، شعاری جز آنچه شصت سال پیش رهبران اسلام‌گرا مطرح می‌کردند، ابراز نمی‌کنند. اینها نیز اجرای شریعت اسلامی را هدف خود اعلام می‌کنند. اما طی این دوره شصت ساله بر پاکستان و طبعاً بر جریان‌های اسلام‌گرا، حوادث و اتفاق‌هایی گذشته است که خشونت به ویژگی اصلی صحنه سیاسی پاکستان تبدیل شده است. در جریان حمله ارتش پاکستان به مسجد لعل و کشته شدن بیش از صد نفر در جریان آن و همچنین در جریان قتل خانم بی‌نظیر بوتو و عملیات انتحاری پس از آن و لشکرکشی واقعی ارتش پاکستان به وزیرستان شمالی و جنوبی و نبردهای شبه‌نظامیان و ارتش پاکستان، خشونت‌طلبی مشتعل و فزاینده طرف‌های درگیر در صحنه سیاسی پاکستان را بی‌پیرایه و شفاف در نگاه جهانیان نمایان ساخت.

طبیعتاً برای هر ناظر خارجی این پرسش پیش می‌آید که خشونت در پاکستان از چه زمانی آغاز شد و چگونه و توسط چه جریان‌هایی ادامه یافت؟ خشونت همزاد پاکستان است و تولد پاکستان در بستر خشونت‌های بی‌رحمانه صورت گرفت. اگرچه پاکستان از طریق مذاکره بین رهبران «مسلم لیگ» مانند محمد علی

### تفاوت دیگر بنیادگرایان سلف با جانشینان «ناخلف» شان در «تحمل» و «مدارا» با مخالفان عقاید و نظرهایشان است

### بررسی سیر تحول بنیادگرایی در پاکستان و تحلیل چگونگی تغییر استراتژی بنیادگرایان دارای اهمیتی بس راهبردی است

### در نظر گروهی از مسلمانان تنها حقیقت ناب اسلامی در نزد گروه‌های خشونت‌طلب و بدون رحم و شفقت افراطی یافت می‌شود و بس و «اصلاح‌طلبی» چیزی جز بازی بیهوده گروهی «مرعوب» و «شیفته» دشمن نیست، رهیافت اسلام‌گرایی مبتنی بر عقل و انسانیت و بازتعریف جنبش اصلاح‌طلبی دینی، امری راهبردی و تعیین‌کننده آینده جوامع اسلامی است



طبیعتاً برای هر ناظر خارجی این پرسش پیش می‌آید که خشونت در پاکستان از چه زمانی آغاز شد و چگونه و توسط چه جریان‌هایی ادامه یافت؟ خشونت همزاد پاکستان است و تولد پاکستان در بستر خشونت‌های بی‌رحمانه صورت گرفت. اگرچه پاکستان از طریق مذاکره بین رهبران «مسلم لیگ» مانند محمد علی

جناح و لیاقت علی خان با رهبران حزب «کنگره» هند مانند جواهر لعل نهرو به میانجی گری نایب السلطنه انگلیسی هند «لرد مونت باتن» و توافق نهایی ایشان در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ به وجود آمد، اما در جریان مهاجرت مسلمانان به پاکستان و برعکس مهاجرت هندوها از پاکستان، هزاران نفر در آتش شعله ور شده تعصب و کینه ورزی مذهبی سوختند و انسان های بی گناهی که تا روز پیش از ۱۴ اوت در کنار هم زندگی می کردند، به ناگهان بیگانه شدند و جان و مالشان در معرض تهاجم قرار گرفت.

در همان سال استقلال هند و جدایی پاکستان، جنگ نخست هند و پاکستان بر سر کشمیر که ایالتی مسلمان نشین با رهبری مهاراجه ای سیک بود و می بایست به پاکستان ملحق می شد و نشد، تولد خونین پاکستان را با خشونت جنگی بی رحمانه همراه ساخت. خشونت در جنگ نخست هند و پاکستان چنان فراگیر بود که به تعبیر ایندیرا گاندی - دختر جواهر لعل نهرو و نخست وزیر پیشین هند - پیغمبر ضد خشونت، یعنی مهاتما گاندی نیز با جنگ بر سر کشمیر موافق بود و عقیده داشت به جز جنگ راه دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. این همه راهی نبود که پاکستان، محکوم به طی کردن آن بود. این ابتدای راه بود. پاکستان هر زمان که درگیر جنگ با دشمن خارجی نبود شاهد خشونت در داخل کشور بود. در همان سال های نخست، عدم پذیرش جدایی پشتون های دو طرف خط دیوراند که از سوی انگلیس ها مشخص شده بود و به عنوان مرز افغانستان و پاکستان به شمار می آمد، شورش قبایل پشتون را باعث شد که به شدت توسط ارتش پاکستان سرکوب شد و چهره زشت خشونت توسط عملیات نظامی ارتش علیه مردم داخل کشور به نمایش گذاشته شد. ترور،



**لیاقت علی خان**  
**خشونت در جنگ نخست هند و پاکستان چنان فراگیر بود که به تعبیر ایندیرا گاندی پیغمبر ضد خشونت، یعنی مهاتما گاندی نیز با جنگ بر سر کشمیر موافق بود و عقیده داشت به جز جنگ راه دیگری نمی تواند وجود داشته باشد**

**لیاقت علی خان نخستین نخست وزیر پاکستان که از او به نیکی یاد می کنند، در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ ترور و از صحنه خارج شد و جا برای قدرت طلبانی که در استفاده از خشونت برای حفظ قدرت ابایی نداشتند باز شد**

**در سال ۱۹۵۸ ژنرال محمد ایوب خان و پس از او ژنرال یحیی خان تا سال ۱۹۷۱ حکومت را در سلطه نظامیان قرار دادند و دیکتاتوری نظامی و حذف آزادی های مدنی در این سال ها، خشونت را در پاکستان نهادینه کرد**

خیلی زود در صحنه سیاسی پاکستان جا باز کرد و به عنوان شیوه خشونت بار حذف چهره های سیاسی مخالف مورد استفاده قرار گرفت. لیاقت علی خان نخستین نخست وزیر پاکستان که از او به نیکی یاد می کنند، در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ ترور و از صحنه خارج شد و جا برای قدرت طلبانی که در استفاده از خشونت برای حفظ قدرت ابایی نداشتند باز شد. اختلاف های داخلی در پاکستان در سال های بعد چنان اوج گرفت که اعلام حکومت نظامی و زیر پا گذاشته شدن اساس جمهوری و قبضه قدرت توسط نظامیان امری پذیرفتنی و ضروری به شمار آمد. در سال ۱۹۵۸ ژنرال محمد ایوب خان و پس از او ژنرال یحیی خان تا سال ۱۹۷۱ حکومت را در سلطه نظامیان قرار دادند و دیکتاتوری نظامی و حذف آزادی های مدنی در این سال ها، خشونت را در پاکستان نهادینه کرد.

بدترین خشونت ها و بی رحمانه ترین آن در مارس ۱۹۷۱ در «فاجعه داکا» اتفاق افتاد. در اواخر حکومت ژنرال یحیی خان در دسامبر ۱۹۷۰ در پاکستان - که از دو بخش شرقی و غربی تشکیل می شد - انتخابات عمومی برگزار شد و طی آن شیخ مجیب الرحمن در پاکستان شرقی و ذوالفقار علی بوتو در پاکستان غربی اکثریت آرا را به دست آوردند. مجیب الرحمن به دلایلی مانند استعمار پاکستان شرقی توسط پاکستان غربی خواستار استقلال پاکستان شرقی بود که مثلث یحیی خان، بوتو و ژنرال تیکاخان فرمانده ارتش پاکستان در مارس ۱۹۷۱ و بخصوص در روز ۲۵ مارس کشتار خونینی به راه انداختند که تعداد کشته شدگان توسط برخی محافل تا یک میلیون نفر نیز اعلام شد و تعداد آوارگانی که به هندوستان فرار کردند توسط مقامات هندی حدود ده میلیون نفر اعلام شد.

فاجعه ۲۵ مارس ۱۹۷۱  
داکا که با قتل، تجاوز و وحشی‌گری وحشتناک ارتش پاکستان به وقوع پیوست و در روند خشونت‌طلبی در پاکستان نقطه عطفی تأثیرگذار به‌شمار می‌آید، هرگز نتوانست مانع استقلال پاکستان شرقی شود و با حمایت ارتش هندوستان از جدایی‌طلبان دومین جنگ هند و پاکستان با شکست ارتش پاکستان و تأسیس کشور بنگلادش همراه شد.

سال‌های میانی دهه هفتاد، یعنی سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ ذوالفقار علی بوتو در سرکوب شورش‌های بلوچ‌ها از شدت عمل بسیار بهره برد و در بخشی از این سال‌ها با کمک ژنرال تیکاخان، قصاب داکا به سرکوب بی‌رحمانه بلوچ‌ها

پرداخت و حتی از یاری و حمایت شاه ایران نیز بهره برد تا سرکوب خونین بخشی از ملت خود را به ثمر برساند. کودتای ۵ ژوئیه ۱۹۷۷ ژنرال ضیاءالحق و اعدام ذوالفقار علی بوتو برگ‌های دیگری بودند که بر قطر پرونده خشونت در پاکستان افزوده شدند. از دیکتاتوری نظامی ۱۱ ساله ضیاءالحق و مرگ مشکوک او و کودتای ژنرال پرویز مشرف و سرکوب آزادی‌های سیاسی طی این سال‌ها به سرعت عبور می‌کنیم تا به ابعاد مهم دیگری از ابعاد خشونت‌طلبی افراطی در پاکستان نیز بپردازیم. بنابر همین قدر از تاریخ سراسر خشونت پاکستان که ذکر شد، چنانچه حرکت اصلاح‌طلبانه مسالمت‌آمیزی تحت تأثیر شرایط اجتماعی به تعبیری استحاله شده و به شیوه‌های مبارزاتی خود رنگ و بوی خشونت و قهر بدهد، چندان غیرطبیعی جلوه نمی‌کند. بنابر این



یکی از دلایل خشونت‌های غیرانسانی بنیادگرایان اسلامی در پاکستان، تأثیر پذیرفتن از کنش‌های خشن و بی‌رحمانه دیگر بازیگران عرصه سیاسی و اجتماعی پاکستان بخصوص ارتش پاکستان طی ۶۰ سال گذشته است. بنیادگرایان خود قربانی خشونت‌های بی‌رحمانه‌ای هستند که در مدت نه چندان کوتاه ۶۰ ساله بر ایشان و ملتشان گذشته است. بنیادگرایان تبدیل به همان دشمنی شده‌اند که بنیادگرایان سلف سعی در اصلاح آنها داشتند و خلق و خوی همان حاکمان بی‌منطق و سرکوبگری را گرفته‌اند که از آنها و شیوه‌هایشان تبری می‌جستند. این سیر تحول عبرت‌آموز است. اما واقعیت این است که

بنیادگرایی اسلامی در پاکستان دچار اشتباه‌های وحشتناک نیز شده است و انحراف بنیادگرایی تنها به علت‌های بیرونی مربوط نیست.

کودتای ژنرال ضیاءالحق در سال ۱۹۷۷ و نزدیک شدن متقابل ضیاءالحق به حزب جماعت اسلامی در دهه هشتاد میلادی نقطه عطفی در تاریخ اسلام‌گرایان پاکستان به شمار می‌آید. حزب جماعت اسلامی به رهبری مرحوم مودودی یک اپوزیسیون اصلاح‌طلب به شمار می‌آمد که همواره به دعوت حکومت‌های پاکستان به اجرای شریعت اسلامی مشغول بود، اما با اظهار تمایل ضیاءالحق به اجرای خواسته‌های جماعت اسلامی، بنیادگرایان در کنار نظامیانی قرار گرفتند که قدرت سیاسی را از طریق کودتا و نه قانون و راه‌های قانونی به دست آورده بودند. جماعت اسلامی نه تنها چشم بر کودتا و تعطیلی

مجیب‌الرحمان به دلایلی مانند استعمار پاکستان شرقی توسط پاکستان غربی خواستار استقلال پاکستان شرقی بود که مثلث یحیی خان، بوتو و ژنرال تیکاخان فرمانده ارتش پاکستان در مارس ۱۹۷۱ و بخصوص در روز ۲۵ مارس کشتار خونینی به راه انداختند که تعداد کشته‌شدگان توسط برخی محافل تا یک میلیون نفر نیز اعلام شد و تعداد آوارگانی که به هندوستان فرار کردند توسط مقامات هندی حدود ده‌میلیون نفر اعلام شد

کودتای ۵ ژوئیه ۱۹۷۷ ژنرال ضیاءالحق و اعدام ذوالفقار علی بوتو برگ‌های دیگری بودند که بر قطر پرونده خشونت در پاکستان افزوده شدند



آزادی‌های مدنی بست، بلکه گناه اعدام بوتو را نیز بر ضیاء الحق بخشید. گویی شریعت اسلامی امری جدا از این واقعیات سیاسی و اجتماعی است و یا این که «قدرت سیاسی» آن چنان گوهر ارزشمندی است که به دست آوردن آن برای کسب توانایی اجرای قوانین اسلامی به بهای چشم فرو بستن بر برخی خشونت‌ها، معامله سودآور جایزی است.

ژنرال ضیاء الحق یک دیکتاتور نظامی بود که می‌کوشید کشورش را از بالا و رأس هرم قدرت که خود و ارتش تحت فرمانش قرار داشت اداره کند. جماعت اسلامی پاکستان بر این گمان بود که از راه نفوذ در ارتش به

هدف اسلامی کردن کشور دست پیدا خواهد کرد. در این دوران ارتش هم به دلیل نزدیکی با جماعت اسلامی و هم به دلیل جو عمومی منطقه که به ترویج اسلام در برابر جنگ سرد و کفر شوروی متجاوز به افغانستان دامن زده می‌شد، بیش از گذشته به اسلام گرایش پیدا کرد.

اما این همه ماجرا نبود. در صحنه جنگ اسلام و کفر و حمایت از مجاهدین افغانستان، اسلام‌گرایان پاکستانی مجبور به نادیده گرفتن شیوه‌های خشونت‌باری شدند که مجاهدین افغانستان علیه یکدیگر به کار می‌بردند و وارد تضادهایی شدند که توسط کشورهای خارجی مانند عربستان و آمریکا تشدید و دامن زده می‌شد. همچنین بنیادگرایان اسلامی مجبور به نادیده گرفتن مناسبات و روابطی شدند که ارتش

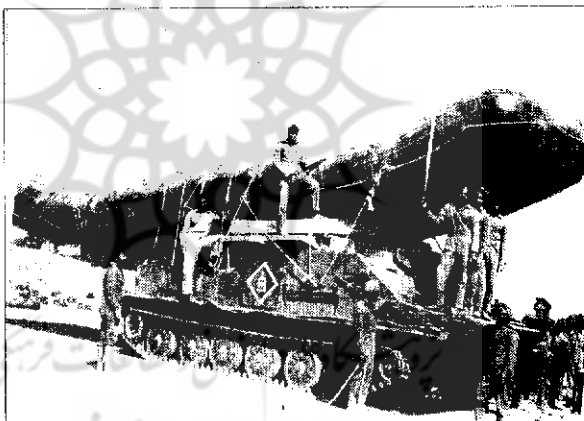
**یکی از دلایل خشونت‌های غیرانسانی بنیادگرایان اسلامی در پاکستان، تأثیر پذیرفتن از کنش‌های خشن و بی‌رحمانه دیگر بازیگران عرصه سیاسی و اجتماعی پاکستان بخصوص ارتش پاکستان طی ۶۰ سال گذشته است**

**بنیادگرایان تبدیل به همان دشمنی شده‌اند که بنیادگرایان سلف سعی در اصلاح آنها داشتند و خلق و خوی همان حاکمان بی‌منطق و سرکوبگری را گرفته‌اند که از آنها و شیوه‌هایشان تبری می‌جستند**

پاکستان با امریکا به عنوان دشمن اصلی مسلمانان برقرار کرده بود.

جاذبه مشارکت در قدرت، بنیادگرایان را در کنار سرویس‌های جاسوسی غرب قرار داد که بیشترین خشونت‌ها را در سطح جهان علیه انسان‌ها انجام داده بودند و به حمایت از اسرائیل، تروریسم دولتی، خشن و بی‌رحم مسلمانان فلسطینی دست زده بودند. ارتش پاکستان و شخص ضیاء الحق، بنیادگرایان اسلامی را با خود به ورطه نابودکننده تأیید همه خشونت‌هایی کشاندند که متحدین امریکایی و غربی ایشان مرتکب می‌شدند یا دست‌پرورده‌هایشان در افغانستان در جدال با یکدیگر بر سر قدرت انجام می‌دادند.

بخش‌های دیگری از بنیادگرایان که در تضاد و رقابت با جماعت اسلامی از قدرت دوری جسته بودند با مرگ ضیاء الحق در سال ۱۹۸۸ توسط نهاد اطلاعاتی ارتش به مشارکت در قدرت فراخوانده شدند و ISI به اتفاق جمعیت علمای پاکستان، مولانا فضل الرحمن، جمعیت علمای اسلام و مولانا سمیع الحق به تشکیل گروه طالبان دست زدند تا به تحقق هدف تشکیل حکومت واقعی اسلامی در افغانستان نایل آیند. طالبان اگرچه دست‌پرورده مدارس مذهبی تحت کنترل جمعیت علمای پاکستان و جمعیت علمای اسلام بودند، اما حکومتشان مورد تأیید جماعت اسلامی نیز قرار گرفت و به این ترتیب همه آن خشونت‌های قرون وسطایی طالبان به عنوان بخشی از پرونده و پیشینه تاریخی بنیادگرایان پاکستانی در تاریخ ثبت شد. کسب قدرت سیاسی



و یا مشارکت در قدرت فی نفسه امر مذمومی نیست، بلکه آنچه اشتباه و حتی خطرناک است، آن است که تصور شود ارتش پاکستان با آن پیشینه سرکوبگری و خونریزی اقوام ملت پاکستان می تواند محمل و بستر مطمئن و مؤثری برای تحقق هدف اجرای قوانین اسلامی در کشور باشد و نهاد سازمان یافته ای که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۷ به مدت سی سال به طور مستمر در خدمت نخبگان قدرت طلب داخلی و حامیان غربی ایشان بوده است و شیوه های

خشونت طلبی و سرکوبگری در آن نهادینه شده است، با اظهار تمایل ژنرال کودتاچی، محمد ضیاء الحق، یک شبه تغییر ماهیت داده و در خدمت اسلام و خلق مسلمان پاکستان قرار گیرد.

اگر نزدیک شدن ارتش پاکستان به اسلام گرایانی که به مدت طولانی سی سال در برابر اقدام های خشونت بار و

غیردموکراتیک آنها موضع مخالف داشتند، را توطئه استحاله نامیم، پس چه نام دیگری می توان بر این امر نهاد؟

بنیاد گرایان که با هدف جذب ارتش پاکستان و اسلامی کردن آن به ارتش نزدیک شده بودند، طی فرایندی پیچیده در نهایت، خود به اسلام گرایانی نظامی و خشن تبدیل شدند. همان ماشین استحاله ای است که اگرچه به شدت رنگ و بوی پیچیده ای به خود گرفته است، اما به طور نفوذ پیدا کرده و بنیادگرایی اسلامی در پاکستان را در سلطه ارتش در آورده است. شاید به نظر برسد در چنین وضعیتی، مبارزات کنونی ارتش و بنیادگرایان قابل تبیین نباشد.

در این که در تعامل ارتش و بنیادگرایان، بنیادگرایی که با شیوه های مسالمت آمیز به اجرای دستورهای دینی در پاکستان دعوت می کردند، امروز به خشونت طلبانی تبدیل شده اند که به همان شیوه های

ارتش در سرکوب و حذف مخالفان اقدام می کنند تردیدی نیست، اما به نظر می رسد بخشی از بنیادگرایان که به طالبان پاکستان اشتها یافته اند در به کار بردن خشونت در داخل پاکستان به افراط کشیده شده اند و این به برانگیخته شدن احساسات مردمی علیه آنها می انجامد که می تواند به کاهش حمایت های مردمی از طالبان افغانی نیز کشیده شود. بخش عمده ای از بنیادگرایان پاکستانی صحنه مبارزه در افغانستان را

برای کلیت جریان بنیادگرایی اسلامی مهمتر و سرنوشت ساز می دانند و معتقدند نباید از این کلیت به هم پیوسته اعمالی سر بزند که به تضعیف بنیادگرایی در شرایط حساس کنونی بینجامد. مخالفت «ملا عمر» با برخی رفتار «بیت الله محسود» نشانه تلاش برای تحت کنترل در آوردن اقدام هایی افراطی است که به تضعیف



ایشان خواهد انجامید. اقدام های خشونت بار ارتش در جریان مسجد لعل و در وزیرستان شمالی و جنوبی نیز با هدف به کنترل در آوردن بخشی از بنیادگرایانی است که طریق افراط می پیمایند و این به هیچ وجه به معنای مبارزه ارتش پاکستان با بنیادگرایان افراطی به منظور نابودی آنها آن گونه که امریکا توقع دارد، نیست

بنیادگرایان اسلامی در قالب حکومت طالبانی هیچ گاه مورد مخالفت امریکا نبوده و نخواهد بود، بلکه تنها خروج از دایره مشخص شریعت خواهی و وارد شدن به عرصه مخالفت با فعالیت های منطقه ای امریکا و ضربه زدن به منافع جهانی امریکاست که واکنش او را برمی انگیزد و از حامیان منطقه ای خود انتظار دارد در دفع خطر به وجود آمده به او یاری برسانند...

ادامه بررسی تحول بنیادگرایی در پاکستان را در شماره آینده پی می گیریم.

**حزب جماعت اسلامی به رهبری مرحوم مودودی یک اپوزیسیون اصلاح طلب به شمار می آمد که همواره به دعوت حکومت های پاکستان به اجرای شریعت اسلامی مشغول بود، اما با اظهار تمایل ضیاء الحق به اجرای خواسته های جماعت اسلامی، بنیادگرایان در کنار نظامیانی قرار گرفتند که قدرت سیاسی را از طریق کودتا و نه قانون و راه های قانونی به دست آورده بودند**

**ارتش پاکستان و شخص ضیاء الحق، بنیادگرایان اسلامی را با خود به ورطه نابودکننده تأیید همه خشونت هایی کشاندند که متحدین امریکایی و غربی ایشان مرتکب می شدند یا دست پرورده هایشان در افغانستان در جدال با یکدیگر بر سر قدرت انجام می دادند**